دیدار با نیچه

نویسنده: دکتر کیومرث آرزومند

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



امروز داشتم از ایستگاه مرکزی رد می‌شدم تا به مرکز شهر بروم. در ایستگاه مرکزی هامبورگ، محل تردد انواع و اقسام ملت‌هاست. از سیاه‌پوست آفریقایی با لباس محلی رنگی، تا سرخ‌پوست موبلندِ بسته، با فلوت سرخ‌پوستی در دست که انگار دارد از استپ‌های شمال آمریکا عبور می‌کند. تا عرب مسلمان قرن یکم هجری با دستار و جامهٔ سپید صحرای عربستان، تا فیثاغورسِ یونانی، مردی که نمای یک مرد میدان‌دیده را دارد. همهٔ زمان‌ها در کنار هم زیست آکرونیک دارند.

امروز مردی بلندقد آلمانی، چمدان به دست، از پله‌های ایستگاه در شلوغی مردم و همهمه و ازدحام مسافران سراسیمه بالا آمد. نگاه دور و سبیل بلندِ نیچه‌ای داشت؛ انگار نیچه از بازل به برن و از آنجا به جنوب ایتالیا، سرگردان در شهرهای مختلف ایتالیا، از جمله تورین، جنوا و ونیز، گذشته است. او در این دوران که از بیماری رنج می‌برد، برخی از مشهورترین آثارش را در پانسیون‌های ایتالیا نوشت، تا اینکه در سال ۱۸۸۹ در تورین دچار فروپاشی روانی شد.

خواستم هومور را کمی بیازمایم. نزدیک شدم و گفتم: «سلام نیچه!»

ایستاد، کمی به من نگاه کرد

و گفت: «اسم من چیست؟»

گفتم: «فریدریش نیچه.»

کمی مکث کرد، انگاری اسم نیچه را اصلاً نشنیده بود. کمی عاقل‌اندرسفیه نگاهم کرد و متعجب از من دور شد و در ازدحام جمعیت انبوه گم شد.

با خود اندیشیدم، اگر هومور داشت، سرش را به افق می‌انداخت و می‌گفت:

«.Du gehst zu Frauen, vergiss die Peitsche nicht»

به سوی زنان می‌روی، شلاق را فراموش نکن.